

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث گذشته، نکاتی را بعنوان نکات مقدماتی بحث آیات الاحکام بیان کردیم.

به این نکته رسیدیم که اگر کسی این سوال را مطرح کند که بر بحث از آیات الاحکام چه فایده‌ای مترتب می‌شود؟ برای اینکه ما مستقلاً در مقام استنباط نمی‌توانیم فقط بر طبق مستفاد از يك آیه، یا چند آیه به نتیجه برسیم تا به آیات شریفه ادله دیگر را ضمیمه نکنیم، ما نمی‌توانیم يك نتیجه صحیحی را از احکام شرعی داشته باشیم.

نکته دوم اینکه ما روایاتی داریم از ائمه: مثل همان روایتی که دیروز خواندیم که فرمود: «انما يعرف القرآن من خوطب به». آیا نمی‌توانیم بگوییم از این روایات استفاده می‌شود که ما مستقلاً نمی‌توانیم از قرآن حکمی را استفاده کنیم این دو نکته‌ی که بیان شد ما را به این مسئله می‌رساند که چه فایده‌ای برای بحث از آیات الاحکام مترتب است؟

در بحث گذشته يك مقداری جواب از این اشکال را عرض کردیم. گفتیم که اولاً فقهای ما وقتی به فقه می‌رسند مجالی برای اینکه خصوصیات تمام آیات مربوط به آن موضوع را بررسی کنند نیست. معمولاً و همانطوری که در فقه به مناسبت به قواعد فقهیه اشاره می‌کنند در اصول به مناسبت به قواعد اصولی اشاره می‌کنند. شما می‌دانید زمانی بوده که اصلاً بحث اصول جدای از بحث فقه نبوده، بزرگان در لابلای مسائل فقهی به یکجا که صیغه امر بود می‌رسیدند و می‌گفتند ظهور در وجوب دارد. تا کم‌کم آمد مباحث اصولی مستقل شد. بنابراین، همانطوری که ما در قواعد فقهیه، در قواعد اصولیه محتاج به این هستیم که بصورت مستقل بحث کنیم، درحالیکه فقیه به مجرد يك قاعده نمی‌تواند فتوا بدهد، ممکن است يك قاعده فقهیه روایات مخالف یا مخصصه‌ای داشته باشد.

در بحث اجتماع امر و نهی به این نتیجه رسیدید که اجتماع امر و نهی جایز است، ممکن است، ثمره‌اش را هم این بیان می‌کنند که نماز در دار غصبی صحیح است.

اما فقیه به مجرد این نمی‌تواند فتوا بدهد، باید بعد از اینکه این بحث تمام شد روایات مربوطه در باب صلوة را ببیند، تا از آن روایات چه استفاده‌ای می‌شود. لذا شما ببینید مرحوم سید یزدی که يك رساله‌ای هم در بحث اجتماع امر و نهی دارد، مع ذلك با اینکه در آنجا اجتماعی شده، قائل به این است که اجتماع امر و نهی جایز است، مع ذلك فتوا می‌دهد نماز در دار غصبی باطل است.

بزرگان دیگری مانند مرحوم آقاي بروجردی و همچنین والد راحل ما **رضوان الله علیه** در باب اجتماع همه جوازی هستند. اما در مقام فتوا روایات خاصه دیگری وجود دارد که از آن استفاده می‌شود نماز در دار غصبی باطل است. پس می‌گوییم همانطوری که از بحث از قواعد، از بحث مسائل اصولی، فقیه به مجرد آن نمی‌تواند فتوا بدهد، این هم روشن است از بحث آیات الاحکام فقیه به مجرد يك آیه نمی‌تواند به نظر قطعی و نهایی برسد. اما این معنایش این نیست که بحث از آیات الاحکام بصورت مستقل مطرح نشود، هذا اولاً. ثانیاً می‌آییم سراغ آن جهت دیگری که اشکال بود.

اساساً آیا بدون روایات ما می‌توانیم سراغ قرآن برویم یا نه؟ آیا بدون روایات فهم قرآن برای ما ممکن است یا ممکن نیست؟ آیا این روایت زید شحّام که دیروز خواندیم «انما يعرف القرآن من خوطب به» که به قتاده امام باقر چنین چیزی فرمود، یا در

بعضی از روایات دارد ائمه ما: نسبت به فقهای از اهل سنت قسم یاد می‌کردند که «و ما ورتك من كتاب الله حرفا» بگوئیم این «انما يعرف القرآن من خوطب به» منحصر می‌کند فهم قرآن را برای يك عده‌ی معین که ائمه معصومین: هستند. آیا معنایش این است که پس ما هر آیه‌ای را، چه محک‌ها، چه متشابها، هر آیه‌ای را بخواهیم بفهمیم، بگوئیم ما نمی‌توانیم از آیه چیزی بفهمیم، باید برویم ببینیم از امام معصوم: در مورد این آیه چه چیزی وجود دارد، اگر روایتی و حدیثی باشد ما می‌گوئیم خوب حالا با این روایت آیه را می‌فهمیم اگر روایتی نبود بگوئیم تمام آیات برای ما قابل فهم نیست و در نتیجه ما نمی‌توانیم هیچ ظاهری از آیات شریفه را اخذ کنیم.

آیا معنای «انما يعرف القرآن من خوطب به» این است؟ این اشکال را چطور باید جواب بدهیم؟ این اشکالی است که اخباری‌ها مطرح کرده‌اند، برای اثبات عدم حجیت ظواهر. و عرض می‌کنم که در همین جا، بمناسبت اینکه در آیات الاحکام کسی نمی‌تواند غور کند، حالا جای معینی هم شاید ذکر نشده اما توهمش می‌شود. اینجا چندین جواب از این اشکال وجود دارد. اولین جواب این است که لازمه این معنا برای این حدیث «انما يعرف القرآن من خوطب به» را اگر اینطوری معنا کردیم، که هر آیه‌ای را بروید ببینید امام معصوم: چه معنایی کرده، طبق همان عمل کنید.

اگر تفسیری بود فبها، نبود، بگوئیم مجمل است. این معنا نتیجه‌اش این است که تمام آیات قرآن می‌شود متشابه. برای این است که بگوئیم هیچ آیه‌ای برای ما معنای روشنی ندارد، برویم سراغ روایات. درحالی‌که این بر خلاف صریح قرآن است، که قرآن آیات را دو دسته کرده است، محکم و متشابه. اگر «انما يعرف» را اینطوری معنا کنیم، آنوقت نتیجه‌اش این است که تمام آیات شریفه بشود متشابه، و این بر خلاف قرآن است. ثانیاً باز با آیاتی که در قرآن امر به تدبر کرده منافات دارد، «[افلا يتدبرون](#)» **القرآن**.

این مؤاخذه می‌کند و مذمت می‌کند که چرا مردم، حالا نه اینکه خطاب به علما باشد، همین مردم معمولی، چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ یعنی این قرآن، کتابی است که مردم معمولی هم می‌توانند در حد فکر خودشان استفاده کنند، پس با این هم منافات دارد. ثالثاً خود ائمه: فرموده‌اند اگر روایاتی از ما به شما رسید عرضه کنید بر قرآن، آنکه مخالف با قرآن است کنار بگذارید، این فرع بر این است که ما از آیات شریفه بتوانیم يك معنایی را بفهمیم، بعد که فهمیدیم بگوئیم این حدیث با این معنا منافات دارد. اگر ما گفتیم از آیات قرآن ما هیچ چیز نمی‌فهمیم، برویم سراغ روایات، آنوقت اینگونه روایات که ائمه فرموده‌اند: روایات ما را عرضه کنید بر قرآن آنکه مخالف با قرآن است کنار بگذارید، چگونه قابل توجیه است؟ اشکال چهارمی که نسبت به همین روایات ما می‌توانیم بیان کنیم، این است که ما در بحث قاعده لاجرح این روایت عبدالاعلی مولی‌آل‌سام را مفصل مورد بحث قرار دادیم، فقها هم مورد بحث قرار داده‌اند. از امام سوال می‌کند شخصی خورده زمین انگشت پای او زخم شده حالا برای وضو چه کند؟ حضرت فرموده‌اند: از جبره استفاده کند، بعد در ذیلش يك بیان کلی دارد فرموده‌اند: «انما يعرف هذا و اشباهه من كتاب...». این موارد از قرآن استفاده می‌شود یعنی چه؟ یعنی در قرآن يك قواعد کلی، مثل «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)» داریم، نیازی نبود به من امام مراجعه کنید، اگر خودتان دقت می‌کردید، از خود همین آیه می‌توانید استفاده کنید.

بنابراین ما وقتی روایات را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ائمه (ع) بنایشان براین بوده که اصحابشان را ارجاع بدهند به کتاب... بنایشان بر این بوده که به اصحابشان بیان کنند حتی در خصوص مسائل فقهی، که این روایت مولی‌آل‌سام در مورد وضو هست بنایشان بر این بوده که بیان کنند که ما يك قواعد کلی مثل «[ما جعل علیکم فی الدین من حرج](#)» داریم، که ازش يك قاعده‌ای برای فقه استفاده می‌شود.

یا در آن روایتی که زراره از امام باقر (ع) سوال می‌کند: که «من این علمت أن المسح ببعض الرأس» از کجای قرآن فهمیدید که مسح ببعض رأس هست؟ حضرت فرمود: «لمكان الباء». پس ببینید! اینها تماماً قرائن روشنی است خود اینکه ما محکم و متشابه داریم، خود اینکه امر به تدبر در قرآن شده، خود ارجاع اصحاب توسط ائمه به این قواعد کلی، خود اینکه روایات را باید ببینیم روایات مخالف قرآن نباشد؛ اینها قرینه خیلی روشن و واضیحی است، که ما می‌توانیم ابتدائاً هم برویم سراغ آیات قرآن، و ما می‌فهمیم آیاتی که در باب آیات الاحکام هست می‌توانیم يك نتیجه‌گیری از اینها کنیم.

ممکن است سؤال بفرمائید بالاخره این روایت زید شحام را چه معنایی کنیم؟ «انما يعرف القرآن من خوطب به»؛ جواب این است که این يعرف به قرینه آن عبارت قبلی که حضرت فرمود: «بلغني انك تفسر القرآن» این يعرف به معنای یفسر است این

يعرف معنایش این نیست که حتی ظاهر قرآن را هم ائمه فقط می‌فهمند، ظاهر قرآن را همه می‌فهمند؛ «[کتب علیکم الصیام کما](#) [کتب علی الذین من قبلکم](#)» همه می‌فهمند و اساساً این نکته را باید باز عرض کنیم کسانی که می‌خواهند مثل اخباری‌ها بگویند ظاهر قرآن حجیت ندارد، اینها الآن باید بگویند اعتبار ندارد، والا آنوقتی که این آیات شریفه نازل شده، مگر القاء به عرف معمولی مردم نشده، یعنی وقتی پیامبر این آیه «[کتب علیکم الصیام](#)» را خوانده‌اند، هیچ کس هیچ چیزی از آن نفهمیده؟ مسلم است که فهمیده‌اند، ولذا در تاریخ داریم که يك عده‌ای از یهودی‌ها مسلمان شده بودند وقتی دیدند این آیه «[ولله علی الناس حج البیت من استطاع](#)» نازل شد، اینها نمی‌خواستند بروند حج، و دوباره از اسلام برگشتند. معلوم می‌شود که مردم اینها را می‌فهمیده‌اند، ظواهر آیات برای مردم کاملاً روشن بوده، پس این انما يعرف به معنای انما یفسر، تفسیر يك معنایی غیر از ظاهر آیه است، کشف باطن آیه و کشف الحجاب عن الآیه کشف الستر عن الآیه برایش می‌گویند تفسیر. بله تفسیر قرآن، بطون قرآن حقائق و تأویلات قرآن را فقط ائمه معصومین: می‌فهمند، اما ظواهر را همه می‌فهمند، چه مجتهد چه غیر مجتهد، ظواهر را همه می‌فهمند.

ما در بحث آیات الاحکام دنبال این هستیم ببینیم، از ظواهر این آیات شریفه چه استفاده‌ای می‌شود. این نکاتی بود که ما در بحث دیروز و امروز بعنوان مقدمه بیان کردیم. آن مقداری که مربوط به ظاهر آیات است تفسیر نیست آن مقداری که از ظاهر خارج می‌شود. ما حق نداریم باید يك روایتی، يك دلیلی از روایات برایش باشد، اگر نباشد از مصادیق تفسیر به رأی است. چون این بحث هم در کفایه و هم در رسائل بوده، منتها ما به مناسبت

در اینجا به این نکات اشاره کردیم.

عرض کردیم که در بحث آیات الاحکام اهل سنت به ترتیب سور قرآن آیات احکام را مورد بحث قرار می‌دهند، علمای شیعه به ترتیب ابواب فقهی مورد بحث قرار می‌دهند. گاهی برخی در برخی از نوشته‌ها با عنوان موضوعی که يك موضوع ممکن است هم مربوط به باب صلوٰه بشود، مربوط به باب زکوة بشود، موضوعات عامه به این عنوان قرار می‌دهند، بنا بر این شد که ما به نحو اولویت‌بندی بحث را از آیه خمس شروع کنیم، مخصوصاً با توجه به اینکه نسبت به این آیه در همین ماه‌های اخیر، يك نوشته‌جات مسموم، جاهلانه و دور از واقع زیاد نوشته شده و بین شیعه در ایام حج، در ایام عمره، اینها را توزیع می‌کنند، اشکالاتی می‌کنند که این آیه اصلاً ربطی به ربح تجارت ندارد، و به چه ملاکی علمای شما از شما خمس ربح تجارت شما را اخذ می‌کنند.

در مورد خمس و آنچه که مرتبط با خمس است حدود شش آیه در قرآن وجود دارد، که مهمترین آنها یکی [آیه 41 سوره انفال](#) است، دوم 267 بقره است، سوم [26 بني اسرائيل](#) است، چهارم [آیه 90 از سوره نحل](#)، پنجم [آیه اول سوره انفال](#) و ششم [آیه هفتم از سوره حشر](#) است. اینها بعضی‌هایش در انفال است در فیه است. و مناسبت و ارتباط با بحث خمس هم دارد، که نکاتش را عرض می‌کنیم.

اولین آیه که [آیه 41 سوره انفال](#) است «واعلموا انما غنمتم من شيء فأن لله خمسة و لرسول ولذي القربى والیتامي والمساكين و ابن السبیل إن كنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا يوم الفرقان يوم التقی الجمعان ان الله علی كل شيء قدير». در اینجا در چهار مطلب ما باید بحث بکنیم.

اولین مطلب این است که مراد از غنیمت چیست، «انما غنمتم» مراد چیست؟ دومین مطلب مستحقین این خمس چه کسانی هستند، که آیه شریفه شش گروه را بعنوان مستحقین خمس ذکر کرده است. سوم اینکه خمس از نظر کمیت چگونه تقسیم می‌شود؟

چهارم از نظر کیفیت چگونه باید لحاظ بشود؟

در این چهار مطلب ما حول این آیه شریف باید صحبت کنیم. اما مطلب اول که مراد از غنیمت چیست ما وقتی به لغت مراجعه

می‌کنیم از لغت استفاده می‌شود، غنیمت مطلق فائده است. هر فائده‌ای را که انسان بدست می‌آورد و در این معنای لغوی بین فریقین اختلافی وجود ندارد، هم از شیعه و هم از اهل تسنن وقتی سوال می‌کنیم که غنیمت معنای لغوی‌اش چیست؟ می‌گویند یعنی مطلق فائده، لکن شیعه می‌گوید ما آیه را حمل می‌کنیم بر همین معنای لغوی عام و می‌آییم از این «انما غنتم» استفاده می‌کنیم، که خمس در هر فائده‌ای وجود دارد و استفاده می‌کنیم، که در معادن، در غنائم جنگی، در آنچه که با غوص از دریاها استخراج می‌شود، در کنز و گنج و در ارباح تجارت و صناعات و زراعات، همه یعنی همه آنچه که در باب خمس می‌گویند، که اکثر مواردش البته هست؛ یکی‌اش حالا آن زمینی که زمی از مسلمان می‌خرد نیست؛ اما در اکثر این مواردی که متعلق خمس است ما از همین کلمه غنتم استفاده می‌کنیم، برای اینکه معنای لغوی‌اش عام است.

اهل سنت هم تصریح دارند، می‌گویند ما هم قبول داریم معنای لغوی غنیمت عام است، که حالا در کتب لغت، انظارشان را بیان می‌کنیم. آنها هم می‌گویند قبول داریم، غنمت از لحاظ معنای لغوی عام است. مثلاً صاحب المنار در جلد دهم در صفحه 3 تصریح دارد که غنیمت در لغت به چیزی گفته می‌شود که فائده‌ای است که بدون مشقت به دست انسان برسد. در تفسیر الجامع لأحكام القرآن قرطبی که شاید مهمترین کتاب آیات القرآن اهل سنت همین تفسیر باشد، ایشان هم در آنجا در جلد هشتم، در صفحه یک گفته از نظر لغت عام است، ولی حرفی که اینها دارند می‌گویند این آیه شریفه در سیاق آیات جهاد واقع شده، آیات قبلش مربوط به آیات جهاد است و آیات بعدش هم مربوط به آیات جهاد است این «انما غنتم» به قرینه سیاق ما حمل می‌کنیم، در خصوص غنائم جنگی.

مطلب دوم اینکه در کلمات قرطبی آمده، قرطبی می‌گوید کلمه غنیمت در عرف شرع و متشرعه در غنائم جنگی استعمال می‌شود. پس برخی از اینها خواسته‌اند به قرینه سیاق تمسک کنند و برخی خواسته‌اند به عرف شرع و متشرعه تمسک کنند. پس ببینید نکته مهم این است چون اگر ما با اهل سنت اختلافمان در اصل معنای لغوی بود کار خیلی مشکلتر می‌شد ما وقتی به کتب خودمان و به کتب عامه مراجعه می‌کنیم همه قبول دارند، از نظر لغت، غنم به معنای مطلق است. ببینید یکی از کتابهای لغتی که بسیار مورد اعتنای بزرگان عامه و خاصه است کتاب العین خلیل فراهیدی است، و خیلی هم قدیمی است. ایشان نوشته است «الْغَنَمُ» یا «الْغَنَمُ الْفَوْزُ بِالْشَيْءِ فِي غَيْرِ مَشَقَّةٍ»؛ یک چیزی را انسان بلامشقت بدست بیاورد، حتی بعضی از فقهای که می‌گویند در هدیه و در جایزه خمس وجود دارد، از لحاظ لغوی می‌گویند بر همه اینها غنیمت صدق می‌کند. یعنی می‌گویند از آیه استفاده می‌شود در اینها هم خمس وجود دارد، چون معنای غنیمت بدست آوردن یک چیزی بلا مشقت است.

لسان العرب هم همینطور معنا کرده، در قاموس المحيط هم همینطور معنا کرده، در تاج العروس هم همینطور معنا کرده. ببینید در این چهار کتاب لغت همه یکجور معنا کرده‌اند بدون هیچ اختلافی. در دو کتاب دیگر لغت است که یکی مصباح المنیر قیومی است، آنجا گفته است «الْغَنَمُ بِالْغَرَمِ» همان قاعده‌ای که داریم «من كان له الغنم فعليه الغرم» گفته عین مقابل به، غنیمت در مقابل غرامت، که مثلاً حالا این نکته را هم می‌توانیم بگوییم، غرامت یک چیزی است که انسان باید بالاخره به زحمت، اگر انسان را جریمه کنند، بخواهد یک غرامتی بپردازد، دیه‌ای بدهد، اینها برای انسان زحمت دارد، نمی‌خواهد بدهد. از او عن مشقت می‌گیرند، ازش به قهر و غلبه شاید بگیرند. غنیمت نه، چیزی که همینطوری بدست انسان بیاید.

بعد گفته «فكانما أن المالك يختص به ولا يشارك فيه احد»؛ احدي درش مشارکت ندارد و مربوط به خود گیرنده است. در این مصباح المنیر اضافه‌ای که بر آن چهار کتاب دیگر دارد این است که «فكانما أن المالك يختص به» یعنی در غنیمت فائده‌ای است که مختص به خود انسان است، اگر یک چیزی بالاشترک برای پنج نفر قرار دادند، دیگر غنیمت صدق نمی‌کند؛ «ولن يشاركه فيه احد». ابن فارس در المقاییس، آنجا ایشان گفته «افادة شيء لم يملك من قبله». چیزی که انسان بدست بیاورد که قبلاً مالک نبوده، در آن چهار کتاب دیگر غنیمت بدست آوردن یک چیزی بدون مشقت بود، آیا در این دو کتاب لغت می‌خواهد برای غنیمت خصوصیتی را ذکر بکند و در بعضی از تعابیر فقها آمده که غنیمت آن چیزی است که من دون انتظار و توقع بدست انسان برسد.

به نظر ما این تعبیر، تعبیر درستی نیست. اینکه در مصباح المنیر دارد «فكانما أن المالك يختص به» این نمی‌خواهد در اینجا قیدی را ذکر کند، آنچه که ابن فارس هم آورده افاده شيء لم يملك من قبله این هم نمی‌خواهد قیدی را عنوان کند، یعنی یک چیزی

که قبلاً مال او نبوده حالا شده مالش، بهمین اندازه.

اما نمی‌خواهد احتراز کند با این قید از قیود دیگری و اگر در کلام بعضی از فقها آمده که، غنیمت، آن چیزی است که انسان انتظارش را نداشته، بدست او رسیده. بنظر ما این هم با هیچکدام از این کتب لغت مطابقت ندارد. در کتب لغت دارد «الفوز بالشيء بلا مشقة»؛ آنوقت سوال در اینجا این است، که اگر ما غنیمت را اینطور معنا می‌کنیم، در مورد خود این آیه شریفه که مربوط به جهاد بوده، آنچه که افراد به دست آورده‌اند، اینکه بلا مشقت نبوده، در مورد خود این آیه شریفه، ما چگونه مسئله را مطرح کنیم؟

فخر رازی در جلد 15 صفحه 124 گفته «مادخلت في يد المسلمين من اموال المشركين علي سبيل القهر بالخیل والركاب»؛ آنچه که در دست مسلمانان از اموال مشرکین می‌آید، بالخیل والركاب، به سبیل قهر و غلبه. آیا ما غنیمت را در آیه اینطور معنا کنیم، یا نه؟ این نکته‌ای است که نیاز به توضیح دارد و إن شاء الله فردا عرض می‌کنم.